

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی
اسفندماه ۱۴۰۲

از مارکس به فراسوی مارکس نگاهی به آرای آنتونیو نگری

الیار زارو



ترجمه‌ی ساسان صدقی‌نیا



توضیح مترجم: الیا زارو استاد اندیشه‌ی سیاسی در دانشکده‌ی علوم سیاسی دانشگاه بولونیا و محقق گروه مطالعات تاریخی دانشگاه میلان است. او در کتاب «آنتونیو نگری، قانون اساسی، امپراتوری، انبوه‌خلق، دموکراسی، کمونیسم»¹ به پنج مفهوم کلیدی در اندیشه‌ی این فیلسوف و نظریه‌پرداز نامدار ایتالیایی می‌پردازد. در جستار پیش رو کلکتیو ایتالیایی **Le Gauche** به بررسی این کتاب پرداخته که به‌مناسبت درگذشت آنتونیو نگری منتشر می‌شود.

جزوه‌ی مختصر و روانِ الیا زارو قصد بازسازی اندیشه‌ی نگری با توجه ویژه به گسترش ایده‌های او در پایان قرن بیستم دارد. این ایده‌ها به نگری اجازه داد تا با جنبش ضد جهانی‌سازی گفت‌وگوی پُرباری داشته باشد. هدف کل روایت نظری او شروع از مقوله‌های مارکس است تا به فراسوی او برود. زارو تأکید می‌کند این پروژه مبتنی بر پیوندی قدرتمند بین نظریه و پراکسیس سیاسی است.

«با این حال این پیوند هرگز سلسله‌مراتبی نیست. در مورد نگری نه بحث تبعیت نظریه از پراکسیس است (قربانی کردن فاصله‌ی این دو و زمانمندی‌کندی که اولی به نفع نزدیکی و سرعت دومی نیاز دارد) و نه ادعایی نظری در مورد پراکسیس (خطر تضعیف امکان‌پذیری خود پراکسیس)، بلکه مسأله تأیید اعتبار هر دو در یک حرکت و کنش متقابل است، به عبارتی چارچوب یک تفکر ماتریالیستی است که درک و دگرگونی جهان دست به دست هم می‌دهند»².

کار بازسازی با تجزیه و تحلیل پنج مفهوم مرکزی در اندیشه‌ی نگری پیش می‌رود: قانون اساسی، امپراتوری، انبوه‌خلق، دموکراسی و کمونیسم.

¹ قول‌ها از کتاب

Elia Zaru, Antonio Negri. Costituzione, Impero, Moltitudine, Democrazia, Comunismo, DeriveApprodi, Roma 2024

² همان صص ۷-۸

۱. قانون اساسی

قانون اساسی مفهومی است که به رابطه‌ی فرم و ماده می‌پردازد. نگرشی پیش از این در دهه‌ی ۱۹۶۰ با مطالعه و بررسی فرمالیسم کانتی سعی داشت برای حل مشکل رابطه‌ی عقل و تاریخ، راهکاری بیابد.^۳ از نظر نگری، فرمالیسم تقابل‌های واقعی در جامعه را در یک وحدت منطقی پنهان می‌کند و باید با کاری دیالکتیکی درباره‌ی مفهوم حق، تصحیح شود. این ایده در سال ۱۹۶۴ توهم قلمداد شد. سال ۱۹۷۰ با سرپرستی بخش علوم سیاسی (دولت و سیاست) دانشنامه‌ی فیشر، دولت را از چشم‌انداز کارگران به‌مثابه واقعیتی از سلطه در نظر می‌گیرد که تولید و بازتولیدش باید با هدف اضمحلال مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. از نظر نگری، قانون‌گرایی (صوری‌سازی)، ایدئولوژی حمایت از میانجی‌گری بین گروه‌های اجتماعی است و نیروی سیاسی و هنجارین این عملیات برعهده‌ی قانون اساسی است. قانون‌گرایی زمانی وارد بحران می‌شود که توازن جامعه‌ی بورژوازی نتواند طبقه‌ی کارگر را جذب کند و در نتیجه امکان انطباق بین قانون اساسی صوری و مادی وجود نداشته باشد. قانون صوری باید قانون مادی را رهگیری کند چرا که تنش در دومی از طریق تضاد کار و سرمایه، منجر به بحران اولی می‌شود. برای نمونه صوری‌سازی کار برای توسعه‌ی سرمایه‌داری در قانون اساسی ۱۹۴۸ ایتالیا تا شورش‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ ادامه پیدا می‌کند. کار مجرد، قانون صوری و مادی را متحد می‌کند و به‌مثابه یک شکل دولتی یعنی دولت برنامه‌ریز، الگوی کارخانه را به کل جامعه بسط می‌دهد. با گذر از کار مجرد به کار مشخص، این شکل دولتی قادر به غلبه بر آنتاگونیسم رابطه‌ی سرمایه‌دارانه نیست و روابط آنتاگونیستی را به کل جامعه بسط می‌دهد. «قانون اساسی مادی که این آنتاگونیسم از دل آن عبور می‌کند، خود را "درون و علیه" قانون اساسی صوری قرار می‌دهد».^۴

در قانون اساسی ۱۹۴۸ نقش کار همچون پلی بین قانون صوری و مادی بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰، کار از این نقش خویش امتناع کرد و بدل به عنصری شد که بحران

^۳ Antonio Negri, *Alle Origine Del Formalismo Giuridico*, Padova, 1962

^۴ همان ص. ۱۸

دولت برنامه‌ریز را رقم زد. بنابراین ما به سمت وضعیتی بحرانی می‌رویم که به کار پاسخ می‌دهد، کاری که بدل به قدرتی بر سازنده و سازمان‌دهنده‌ی جمعی استثمارشده است. نگرانی با ارجاع به «گروندریسه»ی مارکس، استدلال می‌کند فرایند صوری‌سازی کار با تابعیت صوری کار در سرمایه انطباق دارد. در این مرحله ظرفیت کار برای تولید ثروت و عوامل بیرونی‌اش نسبت به سرمایه، شناسایی می‌شود. در مرحله‌ی تابعیت واقعی، سرمایه بیرونی بودن کار را رد می‌کند و فرایند صوری‌سازی کار و میانجی‌گری کار و سرمایه شکست می‌خورد و در نتیجه منجر به شکست دولت رفاه و ظهور نولیبرالیسم می‌شود. برخلاف اکثر متفکران مارکسیست:

«جهت‌گیری نگرانی در تحلیل دولت از تولید یعنی از آنتاگونیسم ذاتی در روابط اجتماعی سرمایه‌داری شروع می‌شود. این یک ژست مارکسیستی است: بازیابی مارکس که دولت را اثری از جامعه و قدرت‌های متفاوت می‌داند که در تقابل با یکدیگر هستند، همچون معماری گوتیکی که بستگی به نتایج مبارزه‌ی طبقاتی دارد.»⁵

۲. امپراتوری

مفهوم امپراتوری توسط نگرانی و هارت در کتابی به همین نام در سال ۲۰۰۰ برای توضیح بحران در نظم وستفالی⁶ به کار رفت. این نظم پس از سال ۱۹۸۹ جای خود را به جهانی‌سازی می‌دهد. امپراتوری یعنی اشاره به فرایندهای جهانی که فراتر از توانایی کنترل دولت-ملت است. امپراتوری اصطلاحی برای توصیف دنیایی نیست که توسط یک ابرقدرت واحد مانند ایالات متحده اداره می‌شود، بل شکل جدیدی از حاکمیت است که در خدمت اتصال قانون مادی جدید به قانون صوری است. گذر به امپراتوری و عاملیت این فرایند صرفاً برعهده‌ی سرمایه نبوده بلکه مبارزات رهایی‌بخش ملی در جنوب جهانی و جنبش کارگری نیز تعیین کننده بوده‌اند. بنابراین جهانی‌سازی سناریوی جهانی است که در آن کار و سرمایه اکنون در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند.

⁵ همان ص. ۲۳

⁶ نظم وستفالی به معنی اصل پذیرش حاکمیت دولت ملی بر قلمرو و امور معین است. این دکتورین پس از امضای پیمان وستفالی در سال ۱۶۴۸ که به جنگ‌های سی‌ساله در اروپا پایان داد، پذیرفته شد. در نظم وستفالی حاکمیت دولت-ملت، اساس حقوق بین‌الملل و مناسبات فراگیر جهانی است.

این الگویی برگرفته از قانون اساسی آمریکا است که با چندگانگی و انبوه خلق و نه با اخراج و بیرون گذاشتن، تولید شده است. «قانون اساسی آمریکا تبار حاکمیت مدرن را در هم می‌شکند زیرا به جای توسعه‌طلبی، پروژه‌ی تکثیر را اجرا می‌کند»⁷

دولت- ملت، قدرت‌های بیرون از خود را نابود و سپس با حاکمیت امپریالیستی آن‌ها را یکپارچه می‌کند. برگرداندن این بحث به دوران معاصر به این معناست که گسست از حاکمیت مدرن رخ داده و سرمایه قادر به تابعیت‌سازی و توسعه‌ی مداوم فراتر از محدودیت‌های دولت- ملت است.

در مورد اعمال قدرت امپراتوری، نگری و هارت به الگوی پولیبیایی⁸ و چندرگه‌ی قانون اساسی اشاره می‌کنند که در آن سلطنت، دموکراسی و اشرافیت در شکلی از حکومت باثبات کنار یکدیگر همزیستی دارند. مدل حاکمیت امپراتوری شکل هیبریدی به خود می‌گیرد چرا که مرکزیت تعریف‌شده‌ای ندارد. به عقیده‌ی زارو، امپراتوری انباشت جدید قدرت در قالب شرکت‌های بزرگ را تولید می‌کند.

امپراتوری بحث‌های تلخ و طولانی مدتی را در جنبش بین‌المللی کمونیستی ایجاد کرده است، زیرا ساختار نظری آن یک مفهوم مرکزی برای کمونیست‌ها مانند امپریالیسم همچون فرزند حاکمیت مدرن و رابطه‌ی پیشین دولت- ملت و سرمایه را زیر سؤال می‌برد. الیا زارو در کتاب «پسامدرنیته‌ی امپراتوری، آنتونیو نگری و مایکل هارت در مناظره‌ی بین‌المللی (۲۰۰۰-۲۰۱۸)»⁹ به تفصیل به این مباحث می‌پردازد. او به‌ویژه در باب این موضوع سه نکته را مطرح می‌کند. اولی به نقش دولت- ملت در امپراتوری مربوط می‌شود. منتقدان به نگری و هارت حمله می‌کنند که در کتاب دولت- ملت را کاملاً نادیده گرفته و منحل کرده‌اند، اما در واقعیت، زارو به نقل از آن‌ها استدلال می‌کند که مسأله در اینجا مربوط به دگرگونی دولت- ملت در «فیلترهای چرخش

⁷ همان ص. ۲۹

⁸ اشاره به درهم آمیختن روح یونانی و رومی در آثار پولیبیوس، تاریخ‌نویس یونانی دارد. او در اثر مشهورش به نام «تواریخ» با بررسی جغرافیای انسانی، تاریخ یونان و روم باستان را در تماس با یکدیگر می‌بیند و ظهور روم از یک قدرت محلی به یک قدرت هژمونیک در مدیترانه را دنبال می‌کند.

⁹ Elia Zaru, *La Postmodernità di Empire*. Antonio Negri e Micheal Hardt nel dibattito internazionale (2000-2018), roma, 2019

جهانی» است. نکته‌ی دوم اینکه منتقدان از اعتبار علمی مفهوم امپریالیسم دفاع می‌کنند زیرا هنوز کشورهایی مانند ایالات متحده‌ی آمریکا وجود دارند که قادر به اتخاذ سیاست‌های امپریالیستی و کنترل قاطعانه‌ی فرایندهای انباشت جهانی هستند. نگرى و هارت با ارجاع به مارکس به‌ویژه در بحث تفاوتِ تابعیتِ صوری و واقعی، پاسخ می‌دهند. تابعیتِ صوری شامل امپریالیسم است که با جذب آنچه بیرون از سرمایه‌داری است شناخته می‌شود و ارجاع به مطالعات رزا لوکزامبورگ این موضوع را روشن می‌سازد. امپراتوری متعلق به تابعیت واقعی است و زمانی پدیدار می‌شود که این فضای بیرونی تمام شود. با این حال این دگرگونی منجر به ناپدید شدن تابعیتِ صوری نمی‌شود برعکس، فرایندهای هر دو نوع از تابعیت به‌طور مستمر بروز و ظهور پیدا می‌کنند بدون این که منجر به تولید فضایی خارج از سرمایه شوند.

نکته‌ی سوم به نقش ایالات متحده‌ی آمریکا در سیاست بین‌الملل مربوط می‌شود. با جنگ دوم خلیج [فارس]، بسیاری از منتقدانِ نگرى و هارت حکم به مرگ مفهوم امپراتوری دادند، اما این دو نویسنده از ظرفیت توضیحی آن دفاع می‌کنند و تغییراتی را که بین پیش‌نویس نهایی کتاب در سال ۱۹۹۷ و جنگ سال ۲۰۰۳ رخ داده ثبت کرده‌اند. در کتاب «انبوه خلق» صحبت از کودتا در داخل امپراتوری توسط ایالات متحده است. این کشور تلاش می‌کند یک رویه‌ی امپریالیستی را احیا کند اما با نیروهای سرمایه‌داری مطلوب امپراتوری درگیر می‌شود. در نهایت کودتا با شکست مواجه می‌شود و دنیای چند قطبی کنونی که در آن زندگی می‌کنیم محصول این شکست است.

۳. انبوه خلق

این مفهوم طی مطالعات نگرى درباره‌ی اندیشه‌ی اسپینوزا بازیابی شد، جایی که او راهی هستی‌شناختی برای مبارزه‌ی طبقاتی پیدا کرد. این مطالعات پس از محاکمه‌ی معروف هفتم آوریل ۱۹۷۹ در زندان انجام گرفت. نگرى با تجزیه و تحلیل اندیشه‌ی این فیلسوف هلندی و نیز توماس هابز تأکید بر تضاد بین انبوه خلق و مردم دارد. نزد اسپینوزا، انبوه خلق و فضیلت عدم تجانس، اساس آزادی و دموکراسی است و برعکس در دیدگاه هابز، انبوه خلق تهدیدِ وضعیت طبیعی است و نفی آن را باید در همگونی

مردم جستجو کرد. بدین ترتیب نگرى قادر به نقد حاکمیت مدرن می‌شود. «ترسیم رابطه‌ی مردم- حاکمیت- نمایندگی در فلسفه‌ی هابزی به‌مثابه نمودی از فرایند استعلایی شدن قدرت در نظر گرفته می‌شود که امکانات بیان شده توسط "قدرت چندگانه" در بدنه‌ی اجتماعی را مسدود می‌کند».¹⁰ از منظر نقد اقتصاد سیاسی، مردم هابز در معرض استثمار سرمایه‌داری قرار می‌گیرند در حالی که انبوه خلق به این هدف تقلیل‌ناپذیر است. انبوه خلق، پرولتاریای جدید است، مقوله‌ای که نگرى شامل همه‌ی کسانی می‌داند که توسط فرماندهی سرمایه‌داری استثمار شده‌اند. طبقه‌ی کارگر در این طبقه‌ی جدید گنجانده شده اما مرکزیت دوران کارگر توده‌ای را در نتیجه‌ی ارزش‌گذاری همه مقوله‌های زندگی از دست داده است. انبوه خلق آخرین مرحله‌ی سفری است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ با مبارزات کارگران در کارخانه‌های فوردیستی آغاز شده و با کارگران اجتماعی که در بحران فوردیسم با سرمایه درون کلان‌شهر برخورد می‌کنند، ادامه می‌یابد. در نهایت به انبوه خلقی می‌رسیم که شکل ضد امپراتوری به خود می‌گیرد چرا که به تعبیر نگرى و هارت این ظرفیت را دارد که زندگی خودآیین را مستقیماً تولید کند اما همچنان از سلب قدرت توسط امپراتوری در رنج و عذاب است.

نگرى و هارت با اذعان به انتقادات پائولو ویرنو و اتی‌ین بالیبار مبنی بر این که هیچ تضمینی وجود ندارد که انبوه خلق به دام موقعیت فاشیستی نیفتد، معتقدند بسط مفهوم طبقه در انبوه خلق باید به سمتی سوق داده شود که آن را «طبقه» یا سازماندهی ناهمگون انبوه خلق برای به چالش کشیدن سرمایه‌داری می‌نامند. با توجه به این که خودآیینی امر اجتماعی ذاتی این ایده است و انبوه خلق به دلیل موقعیتش در تولید گرایش به رهایی دارد، زارو استدلال می‌کند این پاسخ تمام شده نیست و این خطر وجود دارد که سازماندهی سیاسی انبوه خلق با توجه به نهادها و روابط قدرت در جامعه، بسیار دشوار شود.

۴. دموکراسی

مطالعه‌ی اسپینوزا، نگرى را به طرف ایده‌ای از دموکراسی می‌کشانند که هرگونه رازآلودگی قانونی دولت را از بین می‌برد تا آن‌را در زمینی ماتریالیستی قرار دهد. به عقیده‌ی نگرى، فیلسوف هلندی توانست پیوند بین تولید اجتماعی و ساختار سیاسی را در طی ظهور سرمایه‌داری در اروپا درک کند. ارتباط تولید و قانون اساسی در خدمت انتقاد از هابز است که انتقال از وضع طبیعی به وضع مدنی را با تسلیم انبوه خلق به حاکمیت ممکن می‌داند. بدین ترتیب انبوه خلق به مردم تبدیل می‌شود که توانایی عمل و تصمیم‌گیری را از دست داده چرا که حاکمیت نماینده‌ی آن خواهد بود. نگرى استدلال می‌کند که این متافیزیک قدرت و دولت در خدمت پنهان کردن پیوند بین قانون اساسی و تولید است. تقابل بین «قدرت برساننده» و «قدرت برساخته» در اندیشه‌ی اسپینوزا در خدمت یافتن فهمی هستی‌شناختی از آزادی و ناهمگونی انبوه خلق است و تئوری‌های هابز را از پیش رو برمی‌دارد.

«نگرى، اسپینوزا را نویسنده‌ای بیگانه با سنت حقوق طبیعی معرفی می‌کند [...] چرا که فلسفه‌ی سیاسی او انتقال حقوق طبیعی به دولت مدنی را پیش‌بینی نمی‌کند و در نتیجه مانع از مسدود شدن فرایندی می‌شود که همیشه گشوده، پویا و متعارض است. [...] از لحظه‌ای که انبوه خلق حق آزادی و قدرت هستی‌شناختی خود را حفظ می‌کند، نه تنها در دولت مدنی ناپدید نمی‌شود، بلکه شکاف موجود بین قانون صوری (برابری از دیدگاه قانون) و قانون مادی (نابرابری از دیدگاه قدرت) را آشکار می‌سازد».¹¹

بدین ترتیب اسپینوزا از نظر نگرى به بخش جدایی‌ناپذیر راه‌حلی برای بحران مارکسیسم بدل می‌شود. برای انبوه خلق، دموکراسی قدرت برساننده‌ای است که وضعیت کنونی امور را از بین می‌برد. نگرى تاریخ تضاد بین قدرت درون‌ماندگار انبوه خلق و قدرت متعالی دولت را دنبال می‌کند. مرحله‌ی کنونی سرمایه‌داری با قرار دادن انبوه خلق همچون نیروی کار زنده در شرایط همیارانه‌ی تولید و به شیوه‌ای فزاینده خودآیین از سرمایه، مفهوم قدرت برساننده را به بلوغ می‌رساند. بنابراین دموکراسی در

تولید امر مشترک توسط انبوه خلق و همچنین با مبارزه برای در هم شکستن انگل‌وارگی سرمایه پایه‌ریزی می‌شود.

۵. کمونیسم

در نظر نگری مفهوم کمونیسم ارتباط تنگاتنگی با مفهوم دموکراسی دارد و باید به اضمحلال حاکمیت منجر شود. نگری در مواجهه با بحران «سوسیالیسم واقعاً موجود» که هرگز نسبت به آن احساس همدلی نکرد، ادعا می‌کند سوسیالیسم شکل برتر عقلانیت اقتصادی است که به لطف چارچوب دولت، اعتبار نظریه‌ی ارزش را حفظ می‌کند. بازاندیشی در مفهوم کمونیسم از طریق مارکس و لنین و به‌ویژه با بازخوانی «گروندریسه» و «دولت و انقلاب» صورت می‌گیرد.

لنین، کمونیسم را به‌مثابه مسأله‌ی ارتباط سوژه‌ی مادی با فرماسیون اجتماعی، احیا کرده و از نظر تاریخی استراتژی رسیدن به کمونیسم را مشخص و هر قانون طبیعی منتهی به آن را رد می‌کند. این امر به نگری اجازه می‌دهد تا از دیدگاه نقد اقتصاد سیاسی وارد بحث در مورد گذار به سوسیالیسم شود و مدعی ماهیت ناسازه‌گویی دولت کمونیستی باشد.¹² خوانش نگری از اندیشه‌ی لنین، کمونیسم را به‌مثابه مازادی برجای مانده از سرمایه‌ی تولید شده توسط مبارزه‌ی طبقاتی کمونیستی معرفی می‌کند. اما در گروندریسه‌ی مارکس او ابزارهایی را برای تحلیل غلبه بر نظریه‌ی ارزش به لطف بُعد اجتماعی فزاینده در تولید می‌یابد. کاری که در مورد اندیشه‌ی مارکس صورت گرفته، فیلولوژیک نیست اما در ادامه‌ی از مارکس به فراسوی مارکس رفتن و «در خدمت بسط تعریفی از کمونیسم، مناسب با بافت تاریخی نیمه‌ی دوم قرن بیستم و هزاره‌ی جدید است».¹³

¹² oxymoronic شکلی از گفتار است که مفاهیمی با معانی متضاد را در کلمه یا عبارتی کنار هم قرار می‌دهد. ناسازه‌گویی ابزار بلاغی برقراری ارتباط و آشکار کردن یک تناقض است.

¹³ همان ص. ۶۶

در نتیجه کمونیسم تبدیل به رهایی نیروهای مولده می‌شود که با ظهور سوژه‌ای جمعی «بین خطوط توسعه» همراه است و ظرفیت تدوین قوانین جدیدی برای تولید و توسعه را دارد.

پیوند با منبع اصلی:

<https://www.legauche.net/movimento-socialista/da-marx-per-andare-oltre-marx-il-tentativo-di-toni-negri/?fbclid=PAAaYrQwxPAnCs2y23Q5qSFhcXVxkRz65Xn1uJNUN4hnx0qKqMBGhzwiUy8d0>